

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

... نه مصباح را نمی خواهم، مختصر مصباح

را لازم دارم آنجایی که راجع به نوروز صحبت شده

کمی هم مقدم و موخر آن، در خود مصباح مشخص

است این تحریف و دست کاری شده، اصلاً مشخص

است که در مصباح نبوده است. راجع به این قضیه

بنده حدود ده پانزده نسخه از نسخ خطی مصباح در

نجف و نسخ کتابخانه اسماعیلیه لندن (آنها را برایم

فرستاده اند) را دیده ام، این موضوع در بسیاری از این

نسخه های خطی نیست، معنا ندارد که کاتب یک

چیزی را حذف کند، اگر بوده باشد، دلیلی ندارد که

حذف بشود، در بعضی از نسخ در حاشیه آمده و در

بعضی دیگر در حاشیه نیمه کاره است و در بعضی در

متن است.

اینکه می گویم کمی از قبل و بعدش را در

مختصر مصباح لازم دارم بخاطر این است که

مشخص بشود اصلاً آیا این موضوع به متن مربوط

است یا نه؟ چون اصلاً هیچ ربطی ندارد یکدفعه آورده که "و اما اعمال نوروز ... "هیچ ارتباطی سر و ته قضیه به هم ندارد.

و در بعضی از نسخ در حاشیه نوشته شده که این روایت در مصباح نیست و ما هم نیاوردیم! اصلاً مکتوب هست در حاشیه. در نجف ما به چندین کتابخانه رفتیم، کتابخانه کاشف الغطاء، کتابخانه مرحوم امینی (که چند نسخه داشت)، کتابخانه آقای حکیم و کتابخانه حیدریه (المکتبه الحیدریه) و این مشخص بود که خب این روایت، روایت جعلی است و چنین چیزی در مصباح نیست.

تلمیذ: من قبلاً نسخه افست نسخه خطی کتابخانه امام رضا علیه السلام را هم خدمتان آورده بودم.

استاد: بله، ظاهراً آن را هم دیده‌ام، ولی آنکه در مختصر مصباح است مهم است، چون تمام مآخذ یا به مصباح و یا به مختصر مصباح ارجاع می‌دهند.

قبل از شیخ طوسی یک همچنین روایتی (روایت معلی بن خنیس) دیده نشده، آن هم به این مهمی، حالا چه کسی این روایت را آورده ...

تلمیذ: در یک استفتائی که از شما شده بود

شما مسئله غسل در این ایام را تایید کرده بودید؟

استاد: بله، ببینید مسئله غسل جای خودش

است، ولی آن روایت را اضافه کرده‌اند به این

روایت، یعنی از روایت معلی آورده‌اند به آن روایت

این را اضافه کرده‌اند و لذا آن روایت تحریف شده

است.

اشکال مهمی که هست در این قضیه مسئله

این است که نوروزی را که امام علیه السلام

می‌فرمایند (البته ما از جای دیگری این مسئله را ثابت

کردیم) نوروزی که در زمان امام صادق علیه السلام

از آن صحبت هست (روایت معلی) این نوروزی

است که در آن زمان مطابق با اواخر خرداد بوده

است. چون سابقاً نوروز همیشه در حال تغییر بوده

است. این نبوده که اول برج حَمَل (اول فروردین)

باشد. بلکه هر چهار سال یک روز این نوروز به جلو

می‌آمده و آن نوروزی که دیگر قرار بر این شد که

نوروز ثابت باشد آن زمانی بوده که یزدگرد سوم در

آذربایجان مراسمی را برپا می‌کند و آن زمان اواخر

خرداد بوده، بیست و هفتم خرداد بوده، بعد هر چهار سال یک روز به جلو می‌آمده تا این ۳۶۵ روز تمام بشود و پُر بشود.

بنابراین در زمان امام صادق علیه‌السلام (که شهادت‌شان سال ۱۴۸ هجری بوده) ایام نوروز قطعاً در اردیبهشت بوده است. و آن روایاتی که راجع به نوروز در زمان امیرالمومنین علیه‌السلام است آن مربوط به خرداد می‌شود، لذا اصلاً با هم دیگر جور در نمی‌آیند. آنچه که مربوط به امیرالمومنین است اواخر خرداد است، چون یزدگرد سوم در همان زمان عمر، بلادش فتح شد و خودش هم فرار کرد و رفت و آن قضایا برایش پیش آمد.

پس یکی از چیزهایی که ثابت می‌کند این روایات همه دروغ است همین مسئله است، یعنی آن روایاتی که مربوط به امیرالمومنین علیه‌السلام است مثل **”نیروزنا کل یوم“** یا **”کاش هر روز ما نوروز بود“** اینها مربوط می‌شود به اواخر خرداد و آن ایامی بوده که خلفا از مردم و رعایا خراج می‌گرفتند، چون اول فروردین که زراعتی بدست نمی‌آید، این مربوط به اواخر خرداد بوده که زراعت بدست می‌آید. یا داریم

که در ایام نوروز که از زارع و امثال ذالک خراج می‌گرفتند این نزدیک بوده به ایام تابستان که محصول‌شان به دست می‌آمده.

و آن نوروزی که در زمان امام صادق علیه‌السلام است و در روایت معلی آمده، می‌شود اردیبهشت! بالاخره این کدام روز است که غسلش مستحب است؟! می‌بینید این قضیه یک مسئله مجهول است.

آنچه که بنده راجع به غسل گفتم مربوط می‌شود به یک قضیه دیگر خارج از این روایت و امثال ذالک و روایتی در این قضیه نیست.

تلمیذ: مطالبی که از آقای حداد نقل شده که با آب زعفران بنویسید ...

استاد: بله آنها چیزهای است که هست و بنده اینها را توضیح خواهم داد و این به خاطر خصوصیت خود این موقع است و این خصوصیتش به اصطلاح یک تاثیر خاصی دارد مثل نیشان و امثال ذالک که باید این مسئله نوشته بشود. ولی اینکه دلالت بر عید باشد این مسائل همه از مزخرفات است.

بله و این نوروز هر چهار سال می آمده جلو تا این که در سال چهارصد هشتاد خرده‌ای از هجری آن موقع اول فروردین شد. که به آن نوروز ملک‌شاه (شاهی) یا نوروز جلالی می‌گویند. چون بعد از چهارصد و هشتاد و اندی سال ملک‌شاه سلجوقی آمد روز اول فروردین را به عنوان ثابت نوروز اعلام کرد و به همه گفت که باید همیشه امروز، نوروز باشد، پس اصلاً در اول فروردین نداریم.

تلمیذ: چرا در تاریخ داریم که روز غلبه و پیروزی جم در جنگ مبدا عید نوروز بوده است و این قبل از ملک‌شاه بوده است؟

استاد: بله، اقوال در این هم مختلف است، افراد در کتب مختلف تاریخ این قضیه را مختلف نقل کرده‌اند، بعضی‌ها دهم اردیبهشت نقل می‌کنند، بعضی دهم یا یازدهم اردیبهشت نقل کرده‌اند.

تلمیذ: ولی با این احوال کسانی که قائل به نوروز هستند، قائل به دو نوروز هستند، یکی نوروزی که در سیر بوده و متغیر بوده و یکی نوروز ثابت.

استاد: نوروز ثابت که اصلاً در زمان ملک‌شاه

سلجوقی وضع شد.

تلمیذ: یعنی این همان نوروز متغیر است که

ثابت شده است؟

استاد: بله یعنی نوروز آن سال ملکشاه در اول

فروردین قرار داد، آن سال دیگر این تغییر را برداشت

و نوروز را به عنوان یک امر ثابت اعلام کرد. پس

نوروز بطور کلی در امم گذشته به عنوان یک امر

اعتباری بوده و حال چگونه می شود امام علیه السلام

بر اساس یک امر اعتباری حکم شرعی جعل کند؟!

این صحبت است که اصلا معنی ندارد. چون وقتی

هر چهار سال یک روز می آمده جلو و این می شود

یک امر اعتباری که آن هم موجب جعل حکم شرعی

نمی تواند باشد، توجه می کنید؟

آن وقت اصلا مطالبی که در این روایت هست

هیچکدام جور در نمی آیند، عید غدیر یا عید مبعث

در نوروز بوده ... اصلا جور در نمی آید.

تلمیذ: اگر نوروز ثابت نباشد می شود متن

روایت را درست کرد؟

استاد: نه باز هم نمی شود، یعنی حتی اگر

نوروز ثابت هم نباشد با همین چهارسال یک روز
تغییر باز هم جور در نمی آید، چون عیدین دو ماه
اختلاف دارند در حالی که در فرض تغییر طی این
مدت ۲۳ سال، مدت جمع تغییر حداکثر می شود پنج
دوره و پنج تا یک روز!!

لذا اصلا قضیه به طور کلی جعلی است. و
عجیب آنجاست که یکسالی است که یک هجمه‌ای
شده برای تثبیت نوروز، یک دستی را من مشخص
می بینم، دستی قوی که همه را بکار گرفته برای اثبات
این قضیه در مقابل اسلام، منتهی از اسلام هم
می خواهند که بهش بچسبانند! بالاخره الان تنها
مظلومی که این وسط است اسلام است! دیگر هیچ
دیواری از اسلام کوتاه تر نیست و با این کیفیت
می خواهند این مسائل را در آن قرار بدهند.

آن وقت این عجیب است، اینجایی که من
می گویم فقیه باید شم الفقاهه داشته باشد، در شرایط
مرجعیت منتها این مطالب را گفتم تا حدودی، تا
حدودی البته، چون اگر یک مقداری بیش از
تاحدودی باشد شاید مشکلات پیش بیاید و این
مقدار هم نمی دانیم چطور بشود!

فرض کنید اصلا يك شخصى را نگاه مى کنید
من مى بینم در سایتهای آقایان مرجع هست که
مى گوید " حالا لازم نیست این اسلامى باشد یا نباشد!
همین قدر که ملی است کفایت مى کند! در اسلام هم
منافاتی نیست! و بنده هم خودم شرکت مى کنم...!"
خب شما این را نگاه بکنید با آن روایتی که حضرت
موسى بن جعفر مى فرمایند: " و إنه سنه للفرس و محاهما
الإسلام، و معاذ الله أن نحیی ما محاه الإسلام " اصلا
متن این روایت نشان مى دهد که این باید از امام
معصوم باشد، اصلا نشان مى دهد، کسی که آن شم
فقاہت و حدیث و اسلام و تشریح ملاکات تا حدودی
به جانش نشسته باشد، تا نگاه بکند مى گوید این روایت
باید از امام معصوم باشد. حالا سندش لازم نیست،
حالا چه سند داشته باشد، چه نباشد.

و این مسئله ای است که مرجع باید یک
همچنین مطلبی را بفهمد، و این خیلی مسئله مهمی
است و این همان مسئله ای است که من در این رساله
تقلید و اجتهاد به دنبال تثبیت آن بودم.

مرجع باید کسی باشد که بدون اینکه به روایت مراجعه بکند، با همان مدرکات خودش بفهمد که شم شارع در این زمینه و در این مسئله چیست، مردم استفتاء کردند راجع به کراوات، یکی می گوید "بہتر است زده نشود" یکی می گوید "هیچ اشکالی ندارد و نماز ہم بلاشبہ و اشکال صحیح است" (منزلش ہم ہمین جاست) خب قضیہ چیست کہ یکی بہ این راحتی می گوید کراوات زدن ہیچ اشکالی ندارد و نماز ہم بلاشبہ صحیح است و یکی ہم مثل مرحوم آقا می گوید "اصل زدن کراوات حرام است و صلیب است و مربوط بہ نصاری است، بطلان نماز ہم کہ جای خودش را دارد" چطور می شود کہ نظرات در دو نقطہ ۱۸۰ درجہ مقابل ہم قرار بگیرند؟ چہ جور می شود؟ بالاخرہ یا این باطل است یا آن، جمع بین نقیضین کہ نمی شود! چون این کہ دیگر از اضداد ہم گذشتہ و بہ نقیضین برمی گردد.

اگر من باب اعلمیت باشد قطعاً آن کسی (مرحوم علامہ طہرانی) کہ می گوید حرام است از نظر ظاہری اعلم بودہ، اگر نگاہ بہ مراتب تقوا بکنیم،

آنکه (مرحوم علامه طهرانی) اصلاً معلوم نیست در چه رتبه‌ای بوده، یعنی اصلاً انسان نمی‌داند، توجه می‌کنید؟ خوب همین طوری فرض بکنید که صرفاً انسان بیاید و خودش را در معرض این مسائل قرار بدهد این چیز آسانی نیست، این قضیه مسئله آسانی نیست که اینطور و به این راحتی ... حالا این یک نمونه‌اش بود، خوب چیزهای دیگری هست، مسائل دیگری هست.

شما ببینید اگر قرار به تعطیلی است خوب آدم بیاید موارد دیگر را تعطیل کند، چه داعی هست؟ اصلاً چرا باید فرض بکنید بیست روز یک مملکت تعطیل بشود؟ می‌دانید چه ضرر عظیمی به اقتصاد مملکت و به مسائل دیگر مملکت وارد می‌شود؟ خوب چه اشکال دارد که ما هم مثل سایر مسلمانها چند روز عید قربان را تعطیل کنیم؟ چهار پنج روز عید فطر را تعطیل کنیم؟ مگر دیگران چند روز تعطیل نمی‌کنند؟ الان در خیلی از کشورهای شیعه برای عید فطر چند روز تعطیل می‌کنند.

اصلاً اشکالی که به ما می‌گرفتند این بود که

شما به اعیاد اسلامی اعتنا نمی کنید! شما یک روز را تعطیل می کنید تازه سر و تهش را هم می زنید، یعنی فقط یک نصفه روز برای عید فطر تعطیل می کنید!

فرهنگ سازی در جامعه و وظیفه حکومت اسلام است نه همراهی کردن حکومت با مردم، مردم به خیلی جاها می روند، وظیفه حکومت اسلام و بخصوص وظیفه عالم و علما در یک جامعه اسلامی این است که فرهنگ سازی کنند، یعنی آن مبانی را بیاورند کم کم به عنوان اصول پذیرفته شده در زندگی برای افراد جا بیندازند. اگر قرار باشد خود ما هم همراهی بکنیم چه کسی برود به مردم یاد بدهد؟ کی باید یاد بدهد؟ خب ما هم داریم الان زندگی می کنیم ولی نه عیدی داریم و نه نوروزی داریم و نه آسمان به سرمان خراب می شود، نه زیر پایمان زلزله می آید، هیچی، طوری نشده!!

چرا نباید ما عید غدیر را به عنوان مهمترین عید (این را که دیگر خودتان قبول دارید، افضل اعیاد امتی ...) بعنوان یک فرهنگ در میان مردم جا بیندازیم؟ بچه های ما بفهمند قضیه چیست، پیرهای ما بفهمند غدیر چیست، جوانها ما بفهمند،

در حالی که فعلاً اصلاً کسی نمی‌داند غدیر چیست؟
فقط همین، یک روزی می‌آید یک جشن و چندتا
چراغ و ریشه سر خیابان می‌زنیم و تمام.

متأسفانه در این زمینه هیچ کار نشده، و
برعکس تا بحال سایر مسائل غیر ضروری مورد
توجه قرار گرفته و قرار می‌گیرد و خود همین دلیل
بر این است که عملاً ما وحدت بین دین و سیاست
را نپذیرفته‌ایم، عملاً نه در حرف، در عمل ما
نپذیرفته‌ایم، بلکه دین را به دنبال سیاست پذیرفته‌ایم
نه اینکه سیاست را در زیر مجموعه دین.

سیاست در زیر مجموعه دین باید شکل
بگیرد نه اینکه دین به دنبال سیاست برود. بینم
سیاست چیه بعد دین را درست کنیم و کمک
سیاست کنیم! راه بیاندازیم! امروز یک طور فردا
جور دیگر! و این مغایر با آنچه که باید باشد و دستور
داده شده می‌باشد. بیست روز تعطیل!! پنج روزش
را بگذاریم برای عید غدیر، پنج روزش را بگذاریم
برای عید فطر، به جای این چیزها، به جای این
تعطیلات بیخود و فلان و نمی‌دانم چیزهایی که در

پیش هست، چیزهایی که هیچ ثمره‌ای برای انسان ندارد، جز یک حالت تزریقی بر یکسری رویدادهای گذشته و تاریخ گذشته، رویدادهای گذشته و تاریخ گذشته.

خدا شاهد است امسال اگر به من نمی‌گفتند بیا در سالگرد مرحوم آقا (۹ صفر) شرکت کن من اصلاً یادم رفته بود، ۹ صفر بود، ۷ صفر است، گرچه باز هم من نرفتم. و گفتم هر وقت زیارت امام رضا علیه‌السلام باشد من می‌آیم ولی من هیچ وقت بخاطر این قضیه سالگرد به مشهد نمی‌روم. ما فقط چهارده معصوم داریم، تمام شد و رفت. ایشان بنده صالحی بوده، خب بوده برای خودش بوده، مرد بزرگی بوده، ولی خدا بوده، اینها همه را قبول داریم ولی سالگرد چرا؟ چه نیازی به سالگرد است؟

چرا باید با این کارهای خودمان آنچه را که باید به آن بها بدهیم کم‌رنگ کنیم؟ ما باید به چهارده معصوم فقط بها بدهیم، آنها هم از ما این را می‌خواهند، آنها هم از ما این روش و این طریق را می‌خواهند، هر وقت آدم یادش می‌آید فاتحه بخواند چه اشکال دارد؟ ولی چرا سالگرد بگیرد؟ چرا؟

سالگرد فقط مخصوص امام است، امام باقر، امام سجاد، امام رضا، چرا ما باید برای دیگران سالگرد بگیریم؟ این همه مخارج سرسام آور که چی؟ یعنی یک همچین شخصی بوده، بسیار خوب بوده، خیلی ممنون و متشکریم، آدم خوبی بوده، خب ان شاءالله خدا اجرش بدهد، ان شاءالله مأجور باشد، جایش خوب باشد، خب بعدش دیگر چی؟ خب بعدش چی؟

یک همچین آدمی بوده، یک همچین کارهایی کرده و بعد هم امیدواریم مورد رحمت خدا هم قرار بگیرد. خب تمام شد و رفت دیگر، این پولها را آدم برود به این بدبختها، بیچارهها، فقیرها به اینهایی که سقف خانه شان در زلزله روی سرشان خراب شد بدهد، چیه قضیه؟ این چه حرفهایی است که ما داریم می زنیم؟ هی سالگرد بگیریم، هی سالگرد بگیریم، هی سالگرد می گیریم ... خب بابا این بوده، بابا قبول داریم، دیگر باید بنویسیم و مهر کنیم؟! خیلی خب مهر می کنیم آدمهای خوبی بودند و کارهای خوبی کردند، ان شاءالله مأجور هستند،

پاداش‌شان هم با خدا والامرُ علی الله یعفو عن من
یشاء و یعذب من یشاء.

خدا می‌داند آن طرف چه خبر است؟ ما نرفتیم
و صلاح هم نیست الان برویم، چون اگر پرده بگشاید
شاید تاب دیدن آنچه را که هست نداشته باشیم. آن
قدر ذهنیات ما عوض شده و آن قدر باورهای ما
تغییر پیدا کرده که اگر یک دفعه پرده برود بالا، وای
که چه خبر است؟ اگر پرده برود بالا اصلاً ممکن
است دیوانه بشویم، چون همه باورها را می‌بینید که
عکس است: ا این که توی این دنیا اینطوری بود
چطور شده که اینجاست! چه جای عالی به او دادند!
آن که خیال می‌کردیم خیلی خوب است الان قعر
جهنم است! ای داد بی‌داد چی شده ...

بینید اینها همه‌اش زندگی در تخیلات است،
زندگی در تخیلات و در احساسات است. از باطن
که خبر نداریم، ما فقط همین ظاهر را می‌بینم ولی آن
طرف به ظاهر کاری ندارند، آن طرف به عمامه
قشنگ و ریش و ترکیب منظم کاری ندارند، آن
طرف به لباس آراسته و عبای خاشیه نجفی و
نمی‌دانم منظم آمدن و منظم رفتن و قدم‌ها را پانزده

سانت و هفده سانت برداشتن کاری ندارند. آن طرف
به اینجا [قلب] کار دارند، اینجا را هم نه من می بینم
نه شما، این دو تا ملکی که اینجا هستند، این دو تا
ملک می بینند. ما اگر یک دهم اینهایی که جلوی مان
گذاشته اند [وسایل ضبط صدا و تصویر] از این دو تا
ملک می ترسیدیم خیلی کارمان عالی بود.

همین دستگاههایی که می بینید، همین ها، این
یکی صدا ضبط می کند، این یکی عکس مان را
بر می دارد، اگر یک دهم، فقط یک دهمی که ما از اینها
می ترسیم ... از همین پلاستیک ها، پلاستیک است
دیگر، سیم و پلاستیک و مُشَمَّا ... به اندازه یک دهم
اگر از این دو تا ملک روی شانه هایمان می ترسیدیم
کارمان خیلی درست بود. پناه بر خدا. ان شاء الله امام
زمان تشریف می آورند و همه باورهای ما را عوض
می کند، همه را عوض می کند.

یک امام! می گوئیم ولی خبر نداریم پشتش
چیست؟ ای وای، ای وای ... نمی دانم والله! چه
می دانم! والله بدون این القاب هم می توانیم زندگی
کنیم، من نمی دانم چه اصراری است به اینکه حتما با

این القاب ... چه اصراری است؟ خب ما هم بفهمیم،
چه ضرورتی دارد که آن که تمام ماسوی الله به اراده
او دارد به حیاتش ادامه بدهد، ما این را می گذاریم
بغل یک آدم معمولی که نمی داند پشت این دیوار
چیست؟

یک وقت سر قبر مرحوم آقا در همین چند ماه
پیش، شب بود رفتم یک فاتحه بخوانم، دیدم دو سه
تا خانم آنجا ایستاده اند، یکی شان که بزرگتر بود
گفت آقا این قبر کیه؟ گفتم قبر یک مرد بزرگی بوده،
بعد یک دفعه گفت امام هم بوده؟ گفتم عزیز من امام
فقط همین است که آمدی به زیارتش کس دیگری
امام نیست، اینها همه نوکرهای این امام اند، اینها
افرادی اند که به نوکری این امام قبولشان کرده اند، به
نوکری، من و تو را قبول نکردند، اما اینها را قبول
کردند. اینها هنرشان این بوده.

توجه می کنید؟ می گوید امام هم بوده؟ این
فرهنگ را باید کسانی که جا انداختند جواب بدهند،
گفتم امام فقط همین است، امامی هم که زنده است
فقط یکی است.

یک دفعه در صحن نشسته بودم (از سابق عادت داشتم وقتی می‌روم زیارت، می‌روم یک گوشه‌ای می‌نشینم، هر کجا باشد، خیلی در حرم نمی‌مانم، می‌روم در صحن، یک گوشه‌اش می‌نشینم، چه حرم امام رضا، چه غیر امام رضا) و رفته بودم فاتحه خواندم، صبح بین الطلوعین بود، کنار قبر شیخ حر عاملی نشسته بودم، بعد یک دفعه دیدم چند تا از این دختر خانم‌ها آمدند، نمی‌دانم از کجا آورده بودندشان، تور بود، از این تورهای علمی، زیارتی، سیاحتی، شفاعتی! از این چیزهایی که می‌نویسند! آمد به من گفت آقا این قبر آقای نخودکی کجاست؟ گفتم قبر امام رضا اینجاست! نگاهی کرد و گفتند آقا ما سوال کردیم قبر آقای نخودکی اصفهانی کجاست؟ گفتم بنده هم عرض کردم قبر امام رضا اینجاست! گفتند مثل اینکه این چیزی حالی‌ش نیست! یکی‌شان گفت آقا مطلب‌تان را گرفتیم. به بقیه گفت برویم. او زرنگ‌تر از بقیه بود، بقیه مثل اینکه گیج بودند، نمی‌دانم چی بودند، سن‌شان هم بیشتر بود ظاهراً، ولی مثل اینکه گیج بودند، علت

گیجی را باید سوال کرد؟!

بله! گفتم قبر امام رضا اینجاست، نخودکی

کیه؟ غیر نخودکی کیه؟ این حرفها چیه؟ اینها در قبال

امام رضا همه صفرند، نه نیم، نه نیم، صفر، یعنی اگر

از آقای نخودکی امام رضا را بگیری می شود صفر،

یک صفر گنده این قدری، هر چه هست امام

رضاست، باید به مردم گفت، اینها نادانند،

نمی فهمند، گناه ندارند، تقصیر ندارند، باید به مردم

یاد داد، باید ولایت را به مردم یاد داد و فهماند، که

همه چیز ما ولایت است. بدون ولایت همه ما

صفریم، رباییم، عروسکیم، مجسمه ایم. اصلا زمانه،

زمانه ای شده که آدم می ترسد آنچه که حق است را

بگوید، به اینجا برنخورد! به آنجا برنخورد! هزارتا

بالا و پایین و یمین و یسار را باید ملاحظه کند تا

اینکه یک چیزی بگوید.

خب اگر بخوایم فلسفه بخوانیم ... خیلی

صحبت کردیم به ما گفتند فقط دو تا نیم ساعت

می توانی صحبت کنی و بینش هم باید فاصله باشد،

دیگر پیر شدیم آقا، زورکی که نمی شود آدم خودش

را جوان کند، شما ماشاءالله همه جوانید و بنیه دارید

- تلمیذ: مثل حضرت خضر ...

- استاد: والله اگر من جای حضرت خضر بودم،

آن آب را نمی‌خوردم، آدم توی این دنیا بخواهد

بماند که چکار کند؟ امروز رفت و فردا آمد، چی

شد؟ حالا آنها که پیغمبرند و حساب و کتاب

خودشان را دارند و طبق دستور عمل می‌کند، ولی ما

حالا برحسب ظاهر می‌گوییم. من گاهی با خودم

فکر می‌کنم خب مگر بودن در این دنیا غیر از رسیدن

به کمال نیست و مگر دنیا معبر نیست؟ خب گاو و

خر هم در این دنیا می‌مانند! می‌گویند کلاغ عمرش

دویست سال است، می‌گویند، من نمی‌دانم،

می‌گویند لاک‌پشت عمرش سیصد سال است، یعنی

سیصد سال هم ثبت شده، حالا شما سیصد سال

اینجوری اینجوری برید برید خب چی شد؟ چی

شد؟ با آن روز اول چه فرقی کرد؟ یک راه را

می‌گیری بعد دوباره برمی‌گردی، بعد دوباره می‌روی

دوباره برمی‌گردی، دوباره می‌روی زیر خاک و

دوباره می‌آیی بیرون ...

یک بار یک جایی بودم یک لاک پشت در آنجا بود با خودم فکر می کردم قطعا این لاک پشت عمرش از من بیشتر است، چه فرقی هست بین ما در صورتی که در همان افقی که هستیم ثابت بمانیم و بین این لاک پشت که الان عمرش از ما بیشتر است؟! چون آن طوری که نوشته بودند تا حالا ۱۶۰ سال عمر کرده، یعنی بیش از سه برابر ما، دو برابر و نیم ما، خوب ما هم همین هستیم دیگر، چه تفاوتی می کند اگر از این دنیا منظور رسیدن به کمال نباشد؟ بعد آن وقت اینهایی که به کمال رسیدند مگر عمرشان چقدر بوده؟ این افراد، این بزرگان، اینهایی که مثلا با ائمه بودند و شهید شدند، مگر حضرت ابوالفضل چقدر عمر کرد؟ یا حضرت علی اکبر عمرشان چقدر بود؟ عمر اینها چقدر بود؟ ائمه ما عمرشان چقدر بود؟ امام جواد بیست و پنج سال یا بیست و هفت ساله بودند و از همه ائمه جوانتر بودند، مگر به عمر کم و زیاد است؟ مهم این است که انسان به مطلوب برسد.

شما دارید می بینید که مردم برای اینکه دو روز بیشتر بمانند چه پولهای نجومی خرج می کنند؛

نجومی، که دو روز بیشتر بمانند، بابا به پیر به پیغمبر،
آسمان و زمین را به عمر تو نبسته‌اند، به پیر به پیغمبر،
با این پول خرج کردن‌ها تو نمی‌توانی عزرائیل را از
خودت منصرف کنی، ولی هستند، خیلی‌ها هستند،
که چه مخارجی، چه غذاهایی تهیه بشود، چه خبره
بابا؟! همین را بخور و مُردی هم مُردی! چیزی
نیست، به جایی بر نمی‌خوره، همه باید بمیریم، همه
باید بمیریم.

این همه هزینه به این کیفیت، کی گفته؟! اینها
همه ناشی از تخیلات است، ما خیال می‌کنیم عالم
و آدم را به ما بسته‌اند! اینها همه خیالات است، اینها
همه خیالات است.

خدا رحمت کند مرحوم پدر ما را، من واقعاً
احساس می‌کردم این اواخر ایشان به زندگی اصلاً
[دلخوش] نیستند، این سالهای آخر هی به من
می‌گفتند برای چه؟ چرا دیگر باید این قدر بمانیم؟
برای چه؟ آن هم جایی که وقتی یک خبر
سرماخوردگی به یکی می‌دهند دست و پایش شروع
به تق و تق می‌کند چه برسد به اینکه بگویند سرطان

گرفته‌ای.

یک بنده خدایی در مشهد بود، سرطان گرفته بود، شخص معروفی هم بود، اطباء به او گفتند تا شش ماه دیگر بیشتر زنده نیستی! آقا این سر دو ماهگی مرد! دق کرد! زودتر از وقتی که آنها گفتند! ای بابا! تو که خودت به مردم می‌گفتی مرگ چیزی نیست، خودت چی؟ خودت بالای منبرت می‌گفتی، از این حرفها که مرگ یک لباس است، لباس را می‌کنی و کنار می‌گذاری و یک لباس دیگر ... پس چرا حالا خودت را خفه کردی؟ خودت را با این لباست ... دو ماهه مرد آقا! بیچاره!

آن پدر ما می‌گوید چرا زودتر نمی‌رویم، آن یکی تقی می‌افتد و می‌میرد، حالا بابا صبر کن! چهار ماه دیگه وقت داری! درب خانه را بست، که اصلاً نه کسی بیاید سراغش ...، هر که می‌رفت اصلاً پشیمان می‌شد، اصلاً جواب سلام هم نمی‌داد، سرش را انداخته پایین، بیچاره دارد می‌میرد! توجه می‌کنید؟ آنها فهمیدند قضیه را، مسئله را آنها فهمیدند، که چه خبر است و به آن معتقد شدند.

بسیار خب، ان‌شاءالله دیگر از شنبه اول فقه را

شروع کنیم.

صحبت راجع به قضا و قدر را تمام کردیم؟
کلام مرحوم میرداماد را گفتیم، خیلی کلام‌شان کلام
عجیبی بود، و این تقریبا همان کلامی بود که ما
می‌خواستیم بگوییم با یک مختصر اختلافی، واقعا
خدا رحمت کند مرحوم صدر المتألهین و این
بزرگان را، چقدر اینها زحمت کشیدند تا این مطالب
و معارف را به دست ما رساندند، اگر در این مسال
فکر کنیم، در همه چیزمان تحول و تبدل جوهری
پیدا می‌شود.

خب ان شاءالله... از یک طرف اطباء ما را منع
کرده‌اند، مثلا در همین جلسه عنوان بصری ما کلنجار
رفتیم با بعضی از همین دوستان پزشک، چندتا
بودند، گفتم من الان حال خوب است، گفتند تو
نباید به جلسه سخنرانی بروی، گفتم من الان چیزی
احساس نمی‌کنم، گفتند تو چیزی احساس نمی‌کنی
ما احساس می‌کنیم، گفتیم چکار کنیم، نمی‌شود؟
گفتند نه، خب وقتی هم می‌گویند نباید بروی خب
نمی‌شود. حالا فردا ببینیم چه شود، فردا که می‌آیند

برای معاینه می گویند بیست دقیقه می توانی صحبت کنی! خوب این چه رفتنی است دیگر؟

لذا خیلی از جلسات به همین جهت تعطیل می شود، یعنی خلاصه قبلاً ما را می بینند و یک معاینه ای می کنند و می گویند نه امشب شما نمی توانی، حالا همه آمده اند، از این طرف و آن طرف و از شهرستان از جاهای دیگر، بعد می گویم حتی رفتن من را هم شما اجازه نمی دهید؟ می گویند نه! باید همین جا بنشین و اگر هم رفتی نباید حرف بزنی! فقط می توانی شرکت بکنی.

لذا خیلی از موارد به این کیفیت است که خود من حتی آمادگی دارم برای آمدن ولی خوب... بله، دیگر رفقا هر کدامشان برای خودشان فقیهی و حکیمی شده اند، منتهی ما می آییم و می نشینیم و حرف می زنیم، همین دیدن و مجالست و اینها همه دل خوشی مان به همین است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد